**( 94 )**

**هو الابهی**

ای جوان روحانی ای منجذب رحمانی مدتیست مدیده که نفحهء روحی از آن خطه و دیار شما بظاهر نرسیده با وجود آنکه بآنجناب اوراق عدیده ارسال گشته آن نفحات روحانی چه شد و آن نغمات رحمانی کجاست آن آواز بربط و ارغنون و راز تار و عود و رود کجا رفت و آن آه و فغان بلبل گویا در گلشن کبریا چه شد اگر صبح وصال غروب نمود و فجر قرب افول کرد و ابواب لقا مسدود شد لکن الحمد لله دروازه رجا مفتوحست و شمع وفا پر نور و عاشق صادق در حین وصال ساکت و یوم لقا صامت چون آتش فراق پر شعله گردد و حرارت اشتیاق شرر زند و فریاد و فغان کند چشم گریان آرد و آه پنهان و دل سوزان ناله و زاری آغاز کند و با فزع و بیقراری دمساز شود باری وقت خموشی نه و هنگام فراموشی نیست قدمی در میدان نه و سمندی بجولان آر کمندی از فتراک باز کن و بندی در گردن شیران کن صیدی بگیر و شکاری بنما تا یوم باقی وقت را غنیمت شمار عنقریب بملکوت ابهی پرواز کنیم (ع ع)